



نظریه تمدن

تألیف فوکوتساوا یوکیشی - ترجمه چنگیز پهلوان - نشر آبی (۱۳۶۴)

با اینکه کتاب مذکور در ۱۸۷۴ میلادی نگارش یافته است یعنی بیش از یک قرن از تاریخ تألیف آن میگذرد معایب و محاسن تمدن غربی چنان از دیدگاه وسیع و چشم تیزبین مؤلف، حلّاجی گردیده است که گوئی یکی از نویسندگان توانا که شرق و غرب جهان را درنور دیده، در روزگار ما افکار خود را روی صفحه کاغذ بااطمینان کامل آورده است.

همانطور که مترجم محترم نوشته است «در این کتاب فوکوتساوا تصویری تاریخی از غرب ترسیم کرده و تحلیلی تاریخی از فرهنگ گذشته ژاپن بدست میدهد. و با مثالهای فراوان از گرایشهای فکری نادرست آن عصر انتقاد میکند که از جمله تأکید دارد که تمدن غرب بهیچ روی نمونه کامل یک تمدن آرمانی نیست ولی ضدیت چشم بسته با آن را نمی‌پسندد و بهسود ژاپن نمیداند. اعتقاد او بر این بود که ژاپن نخست باید بروح تمدن جدید دست یابد و سپس بهظاهر آن بپردازد. بهمین خاطر در آن هنگام نویسنده تمایل چندانی به ایجاد فوری پارلمان برگزیده مردم نداشته است و اعتقاد داشته که بیش از هر چیز زندگی فکری مردم ژاپن را اعتلاء باید بخشید. معذالک در برابر کسانی که آزادی فکر را تحمل نمی‌کردند ایستادگی میکرد و اصرار داشت که تمدن بهمعنای همزیستی نظریه های گوناگون فلسفی است».

بزعم مترجم کتاب مذکور فوکوتساوا خواستار تحول سیاسی در جامعه ژاپن بوده زیرا بعقیده او یکی از علل توسعه نیافتن ژاپن در آن روزگار این بود که در طول تاریخ این کشور بر منزلت و حیثیت افراد و گروهها بیش از اندازه تأکید شده است و قدرتهای سیاسی سنتی در ژاپن چنان حیثیتی برای خود فراهم آورده بودند که دیگر جنبه‌های زندگی و اجتماعی را تابع خود ساخته و از رشد آنها جلوگیری میکردند.

او معتقد بوده است، که شهروندان ژاپنی باید کوششهایی مشخص انجام دهند تا استقلال ملی این کشور را در برابر تهدید کشورهای غربی حفظ کنند و باز بهمین خاطر بود که تأکید داشت باید روح تمدن غربی را گرفت نهظاهر آنرا تا بدین ترتیب حفظ استقلال ملی ژاپن در آینده نزدیک و یا دور ممکن گردد. با اینکه در پذیرش اساس روح تمدن غرب بخود تردید راه نمی‌داده معالوصف مخالف آن بود که غربیان بتوانند در ژاپن آزادانه بهرکاری که مایلند دست بزنند و بهمین دلیل با فشارهای دیپلماتیک و اقتصادی غرب در مورد ژاپن مخالفت میکرد و خواستار برابری کامل ژاپن با غرب

بوده در عین حال شدت با امپریالیسم اقتصادی غرب مخالفت می‌ورزید. همانطور که مترجم اشاره کرده‌اند کتاب فوکوتساوا نه فقط در مقایسه با زمان خود اندیشه‌های مرفعی دربر داشت بلکه بسیاری از جنبه‌های تفکر او برای روزگار کنونی نیز دارای اعتبار هستند. مؤلف در پیش‌گفتار این کتاب خاضعانه می‌نویسد «مشاهداتم را بصورت کلی طرح کرده‌ام و از اینرو ممکن است در داوریه‌ایم دچار اشتباه شده باشم و بخاطر آن پوزش خواسته است و آرزو کرده دانشمندان بعدی به پژوهش‌های گسترده‌تری دست بزنند و بیشتر از او بمطالعه کتابهای غربی بپردازند و موضوع را چنان پالایش دهند تا قادر باشند نظریه کامل تمدن را بخوبی بنویسند.»

یا جای دیگر بدون خودستایی می‌نویسد «اگر اندیشه‌های هوشمندانه‌ای در این کتاب یافت شود خواننده میتواند احتمال بدهد که آنها متعلق به من نیستند بلکه اندیشه‌هایی هستند که از دیگران برگرفته‌ام یا جذب کرده‌ام» این طرز تفکر، خود دلیل قاطعی بر انصاف مؤلف کتاب نظریه تمدن است و رابطه خواننده با نویسنده را بدین ترتیب استوارتر و صمیمانه‌تر میسازد.

فوکوتساوا چقدر واقع بینانه مینویسد «... اصلاح‌طلبان در داوریه‌ایشان بسیار تیزبین‌اند و پذیرای اندیشه‌های پیشرو در حالی که محافظه‌کاران محتاط‌اند و مشتاق بحفظ گذشته، عیب گروه اخیر کله‌شقی است درحالی‌که عیب گروه پیشین گرایش به شتابزدگی است با این حال قرار نیست که لزوماً اعتدال با کله‌شقی پیوند بیابد یا تیزبینی با شتابزدگی و حداعتدال را توصیه میکند، که محافظه‌کاران نباید از اصلاح‌طلبان نفرت داشته باشند و اصلاح‌طلبان نباید محافظه‌کاران را خوار شمرند و اضافه مینماید در اینجا با چهار چیز روبرو هستید - اعتدال فکری - کله‌شقی - تیزبینی و شتابزدگی - اگر اعتدال فکری و شتابزدگی را کنار هم بگذارید، آنها همیشه باهم درتصادم خواهند بود و متقابلاً رفتاری خصمانه خواهند داشت اما اعتدال فکری و تیزبینی را کنار هم بگذارید آنها همیشه میتوانند با تفاهم باهم سرکنند. فقط هنگامی که چنین سازش دست بیابید خویشن راستین هر دو طرف تجلی میکنند و ناسازگاری آنان بتدریج محو میشود.»

در جای دیگر می‌نویسد: «اگر میشد هر دو طرف را واداشت که هر دو چشم خود را بکشایند و با یک چشم فضیلت‌های دیگری را ببینند و با چشم دیگر عیب‌های او را، شاید فضیلت‌ها و عیب‌ها یکدیگر را خنثی میکردند و مشاجره آنان میتوانست آشتی پذیرد.» و متهورانه در عبارت بعدی یادآور میشود «دانشمندان باید بدون باک از افکار عمومی و اتهام الحاد، جسورانه از آنچه باور دارند دفاع کنند حتی اگر نظریه کسی دیگری با نظریه شما سازگار نیست بکشید نیت او را بفهمید و آن نکته‌هایی را که میتوان قبول کرد بپذیرید. بگذارید آن نکته‌هایی که ارزش پذیرفتن ندارند جریان خود را طی کنند و در انتظار روزی بنشینید که بتوان هر دو موضع را آشتی داد. روزی که پایه استدلال هر دو یکی باشد. نهمی کنید دیگران را بقبول شیوه تفکر خود وادارید و نه این که سعی کنید در هر بحثی در هر جایی دیگران را وادار بتوافق بکنید.»

در فصل دوم کتاب مینویسد «... سبک و سنگین و خوب و بد نسبی هستند. مفاهیم تمدن و روشنگری نیز نسبی‌اند. وقتی درباره تمدن در جهان کنونی (مقصود نیمه دوم قرن نوزدهم می‌باشد) صحبت میکنیم ملت‌های اروپا و ایالات متحده آمریکا مدن‌ترین ملت‌ها هستند. و درحالی‌که کشورهای آسیائی چون ترکیه - چین و ژاپن را میتوان کشورهای نیمه توسعه یافته نامید. افریقا و استرالیا را باید هنوز در شمار سرزمین‌های ابتدائی بحساب آورد و چنین نامگذاریها در سراسر جهان مقبولیت یافته‌اند.»

در مراحل سه‌گانه‌ای که معتقد است بشریت باید از آن بگذرد. نخست مرحله‌ایست که ناممکن ثباتی دارد و نه تهیه غذا، اول - انسانها گروه‌های اشتراکی تشکیل میدهند و هیچگونه ادبیاتی بوجود نمی‌آید.

این وضع را مرحله ابتدائی نام می‌نهند که از تمدن به‌دور است. دوم مرحله تمدن است که

نیازهای روزانه برآورد میشود زیرا کشاورزی در سطح وسیعی آغاز گشته است. انسان خانه میسازد و اجتماعاتی تشکیل میدهد و نمای بیرونی يك دولت را می آفریند، اما در درون این نما کاستی های فراوان وجود دارد. انسانها در کار صنعتگری تقلیدی، مهارت دارنند اما بندرت بتولید بدیع می پردازند، این مرحله را نیمه توسعه یافته می نامند و هنوز تمدن بمعنای کامل کلمه نیست.

سوم مرحله ایست که انسانها اشیاء جهان را در درون يك ساخت کلی طبقه بندی میکنند، اما این ساخت آنان را محدود نمی کند، روحشان آزادانه گردش میکند و کورکورانه به نیت های کهنه نمی چسبند مستقلا عمل میکنند و اجباری ندارند به مرحمت دلخواه دیگران وابسته باشند.

فضیلت خود را می پروراند و دانش خود را می بالاند. نه آرزوی قدیم را دارند و نه به جدید رضا میدهند. با سوده های کوچک قانع نمی شوند، برای دست آوردهای بزرگ درآینده برنامه می ریزند و با تمام وجود برای تحقق آنها می کوشند، مسیر یادگیری شان تهی نیست و در واقع اصل اختراع را، اختراع کرده اند، کسب و کارشان روز بروز رونق می یابد و از همین راه منابع رفاه انسانی افزایش می یابد. خرد امروزشان چندان سرشار میگردد که برنامه های فراوانی می آفرینند.

منظور از تمدن جدید همین است و این جهشی است بسی فراسوی مرحله های نیمه ابتدائی و نیمه توسعه یافته... از این گذشته گرچه ملت های غرب را متمدن می نامیم ولی آنها در واقع فقط میتوانند در دوران جدید به این نامگذاری مفتخر باشند و اگر می خواستیم دقیق تر سخن بگوئیم بسیاری از آنها از این نامگذاری محروم می مانند... هنگامی که چند هزار سال دیگر سطح معرفت و فضیلت مردم جهان به پیشرفت هایی نائل آمده باشد (بدرجه ای که صورت آرمان بیابد) شرایط کنونی ملت های غرب به طرز رقت آوری ابتدائی بنظر خواهد رسید، در پرتو این نگارش، تمدن فراگردی بی انتهاست... برای جلوگیری از اطبات بیش از این، از مطالب این کتاب نقل نمی کنم ولی تمام صفحات آن مشحون از جملات نغز فوق میباشد که گاه باید چند بار مرور کرد تا مرکوز ذهن گردد و جنبه کلاسیک دارد و در واقع هر جمله و فصلی از آن درسی است و قابل ستایش، خوانندگان مجله گرامی آینده را توصیه میکند با خواندن کتاب نظریه تمدن بردانش خود درباره تمدن و مظاهر آن بیفزایند.

مسائل مذکور در آن زمان که ژاپن تازه دیده بر روی دنیای غرب گشوده بود مطرح بوده و از نظر نویسنده کتاب با اذعان به این نکته که ژاپن از چرخ تمدن بدور مانده بوده است و سالیان دراز فاصله را باید طی کند تا به مرتبه آنان برسد ولیکن درست، قبول تمدن غربی را مجاز نمی بیند و حفظ سنن ملی کشور خود رانیز فراموش نمیکند و گوئی زمامداران ژاپن از اواخر قرن نوزدهم متن این کتاب را نصب العین خود قرار داده اند و با وجودیکه در کمتر از يك قرن با نداشتن ذخایر قابل ملاحظه زیرزمینی، اقتصاد و صنایع سنگین و سبک کشور کوچک خود را از لحاظ وسعت چنان بالا بردند که نه تنها بقافله تمدن و مترقی ترین کشورهای جهان امروز رسیده اند، بلکه صادرات عظیم ژاپن موجب وحشت دول غربی گردیده است و در پای میز کنفرانس های اقتصادی و صنعتی ژاپن را مجبور می سازند از سهمیه خود تجاوز نکند و ملاحظه موازنه پرداختهای آنانرا بنماید تا به ورشکستگی سوق داده نشوند و معذالك میلیاردها دلار از بابت صادرات کالا بطرف ژاپن سرازیر میگردد و درعین حال توده ژاپنی هنوز بر روی تانامی (حصیر) نشست و برخاست میکنند و همان روی زمین می خوابد و به عمل و اناثیه لوکس غربی کمتر روی آورده است، لیکن جاروبرقی، ماشین های لباسشویی و ظرفشویی و یخچال و فریزر و تلویزیون و غیره از واجبات است و کمتر خانهای ازغنی و فقیر در ژاپن یافت میشود که ازین وسائل برقی مدرن و ضروری استفاده نکنند.

درهمان ماههای اول اقامت در ژاپن برخورد کردم که يك فرد ژاپنی هموش و استعداد خارق العاده ای ندارد و برای تفهیم مطالب ساده ولو به زبان خودشان که بعضی دوستان بخوبی تکلم میکردند کارآسانی نیست ولیکن در مجموع ملت ژاپن این عظمت صنعتی و کشاورزی و اقتصادی

را بدست آورده است آنهم در مدتی کمتر از يك قرن، پس رمز این موفقیت در کجاست؟ بطور خلاصه عواملی که موجب ترقی ژاپون شده است از دیده من چنین است.

۱- اتحاد: در کارگاه‌های صنعتی یا سازمانهای دولتی و یا خصوصی اعم از آنکه ده یا صد یا هزار نفر یا تعداد بیشتری ژاپونی کارکنند گوئی همگی يك واحد میشوند و بقدری کار دسته جمعی را دوست دارند که حدی بر آن متصور نیست.

۲- نظم و دقت در کار: معمولا در ایران دیده شده وقتی مافوق به کارمند مادون خود دستوراتی میدهد آن کارمند یا کارگر به پشتوانه حافظه و هوش خود هیچ یادداشتی تهیه نمی‌کند و هنگامی که می‌خواهد دستورات واصله را مرحله‌ا اجرا در آورد حدود بیست درصد فراموشش میشود و سی درصد هم فکر میکند رئیس او نابه نیست و وحی هم از آسمان نازل نشده پس چه بهتر ابتکاری در عمل از خود نشان دهد. در نتیجه دستور مذکور وقتی پیاده میشود يك چیز دیگری از آب درمیآید که بکلی مغایر منظور اصلی صادر کننده آنست! اما در ژاپن اعم از دستور مهم یا غیر مهم از طرف گیرنده آن با دقت روی کاغذ یادداشت میشود بدون آنکه کارمند یا کارگر بخواهد ابتکاری یا هنرنمایی نشان دهد موبمو به‌اجراء درمیآید بطوریکه با آنچه که منظور رئیس مربوطه بوده سرموئی فاصله ندارد و در نتیجه طرح‌ها و برنامه‌ها با سرعت و با دقت پیاده میشوند و از جانب دیگر از مشاجرات و اختلاف‌نظرها به‌این وسیله جلوگیری میشود.

۳- تحصیل علم: با وجودی که ملت ژاپن ذاتاً سنت‌گراست و بهمین دلیل خط مشکل و پیچیده خود را که از چهار هزار حروف الفبای چینی (کانجی) و یکمصدو خرده‌ای الفبای ژاپونی گاتاگانا و هیراگانا که برای خواندن واژه‌هایی که پس از انقلاب صنعتی وارد زبان آنها شده ترکیب یافته مثل تلفن - رادیو - تلگراف - تلویزیون و امثال آن معذالك کلیه کتابهای علمی و فنی و فلسفی و تاریخی و غیره به‌زبان ژاپونی و باهمین حروف مشکل ترجمه شده است اما اخذ ورقه لیسانس در ژاپن يك گواهینامه معمولی است و فخر و میاهاتی برای دارنده آن ندارد و همه در رشته خود مطالعات کافی میکنند و در سراسر کشور دانشگاه‌ها و کتابخانه‌های عظیم بوجود آورده‌اند که هم سنگ مراکز علمی و فرهنگی بزرگ جهان غرب است و آنطور که پس از جنگ جهانی دوم کشور های جهان سوم نظیر ایران تشنه اعزاز محصل به‌غرب شده‌اند که صدی پنجاه یا بازگشت نمی‌کنند یا اگر مراجعت نمایند خود را در میان ایرانیان غریبه احساس میکنند. در ژاپن برعکس دانشجویان پسر و دختر در جوار خانواده خود همه علوم را فرا میگیرند و نیازی بدیدن دنیای غرب جز برای مطالعات در رشته‌های تخصصی یا جهانگردی ندارند و پایه ترقیات صنعتی و اقتصادی آنان از همین راه گذاشته شد.

۴- قناعت: ژاپن از سالیان قبل یکی از گرانترین کشورهای روی زمین است و تورم امروز در آنجا بیداد میکند، ولی تعجب خواهید کرد وقتی بشنوید سطح حقوق و دستمزدها به‌نسبت ترقی روزافزون قیمتها آنقدر بالا نیست و حداقل با کشورهای امریکائی و اروپای غربی قابل قیاس نمیشد، پس چگونه ژاپونی این هزینه کم‌رشدن را تحمل میکند. آنقدر که بنده استنباط کردم، ژاپونی خود را از خوردن مواد غذایی گران قیمت و زندگی لوکس رها می‌سازد. تا آنجا که پادم هست جز در موارد تشریفاتی که مهمانان خود را باید در يك رستوران آبرومند پذیرائی کنند (ژاپونی جز دوستان يك رنگ، خارجی را به‌حریم خانه خود راه نمیدهد) خودشان جز خوراك دریائی و سبزیجات گوناگون و مقدار کمی برنج مواد غذایی دیگری نمی‌خورند و در واقع استیک معروف کوبه که شهرت جهانی پیدا کرده و شایع است از گوشت گاوی تهیه میشود که کار از آن نمی‌کشند و حتی آبجو به‌او خورانده میشود و روزها ماساژش میدهند تا خوب پروار گردد، گوئی برای خود ژاپونی نیست و ثروتمندان خارجی چه‌بسا این گوشت گران را به‌کشور خود وارد می‌سازند. با وجود قناعت زیاد، معذالك ژاپونی بسیار تمیز لباس می‌پوشد و لباس مندرسی تن‌کسی مشاهده

نمی‌شود و کمتر ژاپنی است که از مرخصی سالانه خود چه در خاک ژاپن و در صورت امکان چه در خارج از کشور استفاده نکند و امروزه نقاط دیدنی جهان مملو از ژاپنی است.

۵- نداشتن حب جاه: یادم می‌آید برای سرایداری ساختمانی که کار ما در آنجا انجام میشد اعلانی منتشر کردم که بیش از پنجاه درخواست رسید که هیچکدام از داوطلبان کمتر از مدرک لیسانس نداشتند بالاخره آنکس که برنده شد متخصص رشته برق بود و در یکی از کارخانجات معروف نظیر توشیبا کار میکرد و بازنشسته شده بود. از او سؤال کردم با داشتن این سوابق و تحصیلات عالی چگونه داوطلب استخدام برای شغل سرایداری شده است! پاسخ داد کار برای ما عیب نیست و حقوق مطرح است و از لحاظ مقام منشی اول شما و من که سرایدار هستم در یک مرتبه هستیم و هیچکدام بر دیگری ارجح نبوده و عقده حقارت اصلاً مطرح نیست و غبطه هم بیکدیگر نمی‌خوریم. در یک موسسه یا شرکت ژاپنی هدف، احراز مقام مدیریت عامل یا ریاست آن سازمان نیست بلکه کار بیشتر و پیشبرد برنامه‌های آن موسسه مهمترین هدف است.

۶- صداقت: صرف نظر از موارد استثنائی ژاپنی در انجام وظایف خود صدیق است و صداقت همیشه جنبه مالی ندارد و انجام کار با دلسوزی و احساس مسئولیت یک نوع صداقت است و رشوه و ارتشاء تقریباً در آن کشور ریشه کن شده و در صورتیکه موردی مشاهده شود ولو در مقام نخست‌وزیری باشد مجازات شدید دارد و از جامعه طرد میشود.

۷- افزایش فرهنگ مردم: در ژاپن نه تنها در مدت کوتاهی با آن جمعیت کثیر بیسوادی ریشه کن شد و سطح انتشار روزنامه (در زمانی که من بودم تنها روزنامه آساهی شیمبون هفت میلیون تیراژ داشت و هفت بار در روز منتشر میشد) و کتاب در رشته‌های گوناگون از بین کشورهای بزرگ دنیا بسیار چشمگیر است، بلکه فرهنگ عمومی مردم در شهر و روستا نوعی افزایش پیدا کرد که اجرای طرح‌های اصلاحی نظیر تقسیم اراضی بین کشاورزان را آسان ساخت. وقتی صحبت از فرهنگ بعین می‌آوریم فقط کسب علم و دانش و نشر آن نیست، بلکه روح عدم تجاوز به حقوق دیگران و دیگر دوستی و نفع جامعه را به منافع فردی ترجیح دادن جزو این فرهنگ می‌آید. موضوع کوچک عبور از چراغ قرمز (چه در مورد عابر و چه درباره راننده وسیله نقلیه) خود حاکی از بی‌فرهنگی است که در ژاپن کمتر کسی مرتکب آن میشود و از زمان کودکی تربیت یافته‌اند که درست فکر کنند و خطائی از آنها سر نزنند که سرزنش شوند.

با آنکه غالب ژاپنی‌ها یا پیرو مذهب شینتو یا معتقد به مذهب بودا هستند و عده قلبی با وجودی که مسیحی می‌باشند ولی پایند قیود مذهبی هیچگاه نبوده‌اند و امپراطور میجی با وجودیکه با کاهنان و روحانیون مواجه بود اما برای رفورم‌های اجتماعی بهمانی از جانب آنان برخورد نکرد، حتی ژاپنی سنت‌گرا برای آنکه لباس ملی نظیر کیمونورا رادعی برای انجام کار سریع میدید به آسانی به شکل غربی خود را ملبس نمود و جز در موارد مذهبی و تشریفاتی دیگر لباسهای قدیم را زن و مرد در کمند لباس‌ها آویخته‌اند.

اینجا بی‌مناسبت نیست که از انعطاف پذیری ژاپنی صحبت بمانم آید چنانچه همه میدانیم تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم امپراطور ژاپن جنبه تقدسی داشت و چنانکه چشم ژاپنی بر روی او می‌افتاد باید انتحار میکرد، ولی پس از ورود ژنرال مک‌آرتور و ملاقات ساده‌ای که پادشاه ژاپن از وی کرد و بقول خودشان دمکراسی به آن کشور وارد گردید دیگر نسل جدید و قدیم ژاپن مانعی نمی‌بیند در چشم امپراتور نگاه کند و فقط سالی دوبار برای تبریک تولد وی و یا سالنو به محوطه کاخ بروند و دست‌ها را برای سلامتی او به آسمان بلند کنند و باتزای یعنی «زنده باد» بگویند. مقصود این است که در موارد ضروری میتوانند بخاطر پیشبرد هدف‌های اجتماعی از خود انعطاف نشان دهند و تعصب را کنار بگذارند.